

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

و. آئیژ

## افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی، از تحمیل تروریسم تا صدور دموکراسی

### اهداف اقتصادی و سیاسی امریکا در منطقه

درینجا و آنجای این نوشته، ذکری از اهداف اقتصادی - سیاسی امریکا در منطقه کردیم، حال به بینیم امریکائی ها در اینجا چه اهدافی را دنبال میکنند و افغانستان را چگونه و چرا وسیله رسیدن یا بهتر بگوئیم قربانی رسیدن به این اهداف خود برگزیده اند.

هم اکنون بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م دیگر لازم نیست در تشخیص اهداف امریکا در منطقه کسی تئوری بافی کند، یا فهم فوق العاده و مطالعه فوق العاده داشته باشد. به قول یک نشریه فرانسوی که بعداً برخی مقامات امریکائی نیز آنرا تأیید کردند، قبل از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م پلان حمله و لشکر کشی به افغانستان در وزارت دفاع امریکا تهیه شده بود. حادثه ۱۱ سپتامبر به هیچ صورت عامل تجاوز به افغانستان نیست، شاید این حادثه آنرا خشنتر و خونین تر ساخته است. امریکا از مدتهاست که برای اهداف معینی در افغانستان و منطقه کار میکند. امریکا بعد از جنگ سرد و فروپاشی اتحاد شوروی متوجه شد که سرمایه ملیتاریستی اش ضربت میخورد، چون آن ترسی که دستگاههای تبلیغاتی و متحدینش از به اصطلاح "خطر سرخ" یعنی کمونیسم و شوروی سابق برای کشورهای زیر سلطه شان و حتا در سطح جهان ایجاد کرده و تعداد زیادی را گویا در برابر این خطر تا دندان مسلح میساختند و ملیاردها دالر از این درک به جیب میزدند دیگر زمینه وجود یش را از دست داده بود. منطقاً نه به خرید سلاح از امریکا نیازی میماند و نه به حضور پایگاههای نظامی که به بهانه دفاع در برابر خطر شوروی و کمونیسم در گوشه و کنار جهان ایجاد کرده بود.

این به ذات خود پرابلم بزرگی بود برای سرمایه ملیتاریستی امریکا که کالای نظامی تولیدش بازاریابی یافت، لذا کارخانه های بزرگ تولید اسلحه از کار می افتاد. علاوه بر نیروهای مسلح امریکا که در مناطق مختلف زیر این نام جابه جا شده بودند، بی مصرف میشدند و دیگر به حضور شان در آن مناطق ضرورتی احساس نمیشد. بناءً امریکا به علاوه زیانهای حاصله، به بحران بیکاری میلیونها کارگر شاغل در فابریکه های سلاح سازی، و سربازان

بیکار شده ای آن در گوشه و کنار جهان مواجه می‌شود. پس برای حل این پرابلمش، باید پرابلم نظامی می‌آفرید تا زمینه مصرف و تولید سلاح و بازار فروش جدید به وجود آید و سربازان بیشتری نیز به کار گرفته شوند.

ایجاد دشمن فرضی و آنرا تا سرحد يك هیولای خطرناك جهانخوار تبلیغ کردن و بالا بردن، برای توجیه عملکردهای نظامی سلطه‌گرانه، یکی از ویژگی‌های نظام سرمایه‌داری و به ویژه امپریالیسم است که همه در طول تاریخ به آن آشنائی داریم. در مرحله بعد از جنگ سرد نیز باید این شیوه به کار گرفته می‌شود. يك نویسنده روزنامه گاردین به نام “خانم ارونداتی روی” چند هفته پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نوشت: “اگر اسامه بن لادن وجود هم نمیداشت آمریکا میبایست چنین کسی را اختراع میکرد.” (۱۵)

سیاست پردازان امریکائی و متحدینشان این بار موجودی را به عنوان دشمن خطرناك “بشریت” در اذهان عامه داخل کرده اند که نه جمهوری دارد و نه سلطنتی، نه دیکتاتور است و نه کمونیست، نه ارتشی و نه پایگاه و یاخته کشور ثابتی دارد و اینبار به هیچ يك از مکاتب سیاسی - اقتصادی حریف سرمایه‌داری جهان نمی‌گنجد. لذا آنرا به نام تروریسم مسما کردند و علیه آن اعلام جنگ جهانی نمودند تا وحشت آفرینتر و همه‌جاگیر شود و میدان تأسیس پایگاههای نظامی و فروش اسلحه امریکایی پهنه جهان را احتوا کنند و در تقابل با این دشمن فرضی انواع اسلحه مدحش به فروش برسد و هر مخالفی در هر گوشه ای از جهان اعم از نیروهای آزادیخواه و یا دولت‌های ملی هم به این نام و این لکه آلوده شده و سرکوب شوند.

این دشمن فرضی بنیادگرایی اسلامی است و در راس آن آدم بی وطنی مثل بن لادن. همان بنیادگرایی اسلامی که دیروز به دست خود امریکائی‌ها ساخته شد و به حیث مطمئن‌ترین و براثرین وسیله برای جدل ضد کمونیستی خود سردمداران آمریکا از آن بهره گرفتند و همان بن لادنی که تا چندی پیش همسو، همجهت و شریک خاندان بوش در معاملات نفتی و غیر نفتی شان بود و دو خانواده بوش و بن لادن مؤنس و همدم یکدیگر بودند. و هم اکنون که منافع این دو خانواده سرمایه‌سالار به هم تصادم کرده، هر دوی شان چه بیرحمانه جهانی را به خون میکشند. گاهی در تقابل هم جنگ صلیبی اعلان میکنند و ادیان خدائی را وسیله تأمین منفعت سرمایه‌میسازند و زمانی یکی علمبردار دموکراسی و تمدن و دیگری حافظ ارزشهای دینی و کلتوری تاریخ اسلام میشود.

سناریو سازان امریکائی اینبار سناریو را طوری ساخته اند که گویا این مولود وحشی (تروریسم) از حیطة نفوذ والد خویش (نظام سرمایه‌داری) برآمده و آنرا - به ویژه آمریکا را - نیز هدف قرار داده است. بدیهی است که هرگاه کسی به آمریکا صدمه ای رساند، او دشمن تمام دست آوردهای بشری قلمداد شود و همه جهان باید با کلیه امکانات خود در برابر آن قرار بگیرند!!!!

به چشم سر میبینیم که هم اکنون درین راستا عمل میشود و نیروهای زیاد نظامی و امکانات مالی زیادی در خدمت همین سیاست است. و این سیاست چنان جنون آمیز تبلیغ میشود که بیشتر نقاط جهان عرصه عرضه و تقاضای کالای نظامی آمریکا گشته و بازار ساختن پایگاه‌های نظامی و استقرار نیروهای امریکائی در اکثر نقاط جهان گرم است و ازین بابت به میلیاردها دلار از سرتاسر جهان به سوی آمریکا سرازیر میشود. به علاوه تصرف مناطق نفتی و بازارهای تجارتي دیگر. به طور مثال در منطقه ما آمریکا این اهداف را دنبال میکند:

۱ - امریکائی‌ها با تشدید ترس از بنیادگرایی اسلامی منطقه را ملیتاریزه کرده اند، و در اثر فروش سلاحهای انبار شده شان به کشورهای منطقه مثل کشورهای عربی خلیج، کشورهای آسیای مرکزی و حتی جنوب و جنوب شرق آسیا، میلیاردها دلار پول به دست آوردند.

امریکائی‌ها با تشدید ترس از بنیادگرایی اسلامی به خوابهای دیرینه‌ای شان در منطقه دست یافتند. به این معنی که توانستند به علاوه‌ای ایجاد پایگاه‌های نظامی در پاکستان و کشورهای خلیج، در کشورهای آسیای مرکزی مثل ازبکستان، قرقزستان، تاجیکستان و قزاقستان نیز پایگاه‌های نظامی دلخواه خویش را ایجاد کنند و از آن کشورها باج بگیرند.

امریکائی‌ها هم اکنون افغانستان را کلاً میتوانند به حیث یک پایگاه نظامی علیه هرکس که بخواهند به کار ببرند. میدان‌های هوایی نظامی بگرام، شیندند، قندهار، مزار شریف و... همه در تصرف کامل امریکائیها قرار دارند. به این ترتیب امریکائیها توانسته‌اند زیر نام مبارزه با بنیادگرایی اسلامی یا تروریسم تمام انواع اسلحه‌های شان را به نمایش بگذارند و برایش بازار فروش بیابند. صدها هزار سرباز امریکائی را هم که در معرض خطر بیکاری بودند، به کشتن مردم بیگناه منطقه، به ویژه عراق و افغانستان بگمارند و معاش و مصرف شانرا هم از منابع خود همین قربانیان تامین کنند.

۲- یکی از ویژگی‌های سرمایه‌داری اضافه تولید سرمایه است که وقتی زمینه‌های سرمایه‌گذاری مجدد برایش میسر نشود، بحران آفرین است. هدف عمده و اساسی دیگر امریکا در منطقه ایجاد زمینه‌های جدید سرمایه‌گذاری در افغانستان و از آن طریق در کشورهای آسیای مرکزی برای رفع بحران اضافه تولید سرمایه است. که هم اکنون می‌بینیم این سرمایه‌امریکائی زیرنامهای مختلف، تحت حمایت نیروهای نظامی چون اختاپوس در منطقه دست و پا می‌کشد تا خون مردم مظلوم این خطه را به مکد.

۳- هدف دیگر امریکا نفوذ در بازارهای آسیای مرکزی جهت انتقال اضافه تولید کالاهای بنجل تولید شده است که به ویژه در افغانستان و همسایه‌های شمالی آن به فروش میرسد. این بازار که در آن صدها میلیون نفر زیست دارند هم اکنون در تسلط کامل کالاهای امریکا و متحدینش قرار دارد. و سود سرشاری از فروش این کالاها به حساب سرمایه امریکا واریز میشود.

نیروی کار ارزان این سرزمینها و منابع مواد خام و نیمه خام شان منابع دیگری است که هم اکنون در دسترس استعمارگران خارجی، به ویژه امریکائی قرار گرفته است.

۴- رسیدن به منابع عظیم نفت و گاز آسیای مرکزی و بحیره کسپین (به نقشه منابع نفتی توجه کنید) یکی از اهداف مهم امریکا است. “کانگریس امریکا در سال ۱۹۹۹ م قانون ستراتژی جاده ابریشم را تصویب کرد. کانگریس درین قانون خاطر نشان ساخت که نفت و گاز جنوب قفقاز و آسیای مرکزی، اتکای امریکا به نفت منطقه همیشه دگرگون خلیج فارس را کمتر میسازد. . .

تلاش در جهت تامین منافع تجارتي و سرمایه‌گذاری امریکا درین منطقه جزئی از اهداف عمده سیاست ایالات متحده محسوب میشود.” (۱۶)

لازمه برآورده شدن این هدف، داشتن تسلط بر افغانستان به مثابه راه عبور پایپ لاین نفت و گاز به بحر هند و از آنجا به بازارهای عمده مصرف است. این خود یکی از دلایل عمده تجاوز نظامی و اشغال افغانستان به حساب می‌آید که در زمره اهداف امریکا بوده است.

۵- تقابل با ایران و فشار آوردن روی این کشور تا باز مجبور شود در برابر امریکا زانو زده و کلید منابع سرشار نفتی و بازارهای اقتصادی را در اختیار امریکا قرار بدهد، هدف دیگر امریکائیها در منطقه است.

۶- یکی از اهداف امریکا در منطقه وادار کردن روسیه به تسلیم شدن بیشتر و جلوگیری از هرگونه تبارز و رقابت احتمالی آنست. امریکا از طریق تصرف کشورهای همجوار روسیه و ایجاد پایگاههای نظامی در آنها، که افغانستان

کلید آن به حساب می آید خود را به این هدف نزدیک کرده است. و هکذا میخواد از طریق تهدید بنیادگرایی اسلامی که افغانستان را مرکز آن ساخته بود، روسیه را تنبیه کند که از رویارویی با امریکا بهراسد.

۷ - تهدید چین و وادار ساختن آن به تابعیت از خود و در نتیجه باز کردن بازار بزرگ چین به روی سرمایه امریکا و استفاده از نیروی کار ارزان جمعیت ملیارد انسانی چین، هدف دیگر امریکا در منطقه است.

۸ - و سر انجام و مهمتر از همه دسترسی به منابع زیر زمینی دست نخورده اورانیوم دشت مارگو (هلمند / نیمروز ( معادن غنی و با کیفیت بالای مس عینک (لوگر)، معادن بزرگ آهن حاجی گگ (بامیان)، معادن بیرایت (فرنجل غوربند و سنگ گیلان هرات)، سنگ های قیمتی مثل زمرد، لاجورد و غیره (پنجشیر، بدخشان، نورستان و...)، ذخایر گاز و احتمالاً نفت (سمت شمال / هرات) و... از زمره اهداف امریکا به حساب می آید. به علاوه تسلط بر این کشور که از نظر جیوپولیتیکی میتواند درجه ورود و نقطه فشار بر کشورهای همجوار و نزدیک باشد، نیز از اهداف ستراتیژیک منطقه یی امریکا در شرایط کنونی است.

ولی امپریالیسم متجاوز و غارت گر امریکا که از سالهاست درین جهت برنامه ریزی و سرمایه گذاری کرده و حال به قسمتی ازین اهداف دست یافته است، بسیار حيله گرانه روی اهداف غارت گرانه اش سرپوش مبارزه با بنیادگرایی اسلامی و تروریسم را گذاشته و علاوه بر آن ادعای تلاش در راه استقرار دموکراسی در منطقه را دارد و آنرا از طریق سازمان ملل متحد نیز رنگ و روغن حقوقی و گویا مشروع داده و درین راه تا آن حد پیشرفته است که عده ای روشنفکر ساده اندیش و مردم پیش پای بین نیز گمان میکنند که واقعا چنین است و ماهیت امپریالیسم و استعمار تغییر کرده است و دیگر استعمار و استثماری در میان نیست. این حالت گفته ای معروفی را در ذهن تداعی میکند که : “ بزرگترین حيله شیطان اینست که جهان را متقاعد کرده است که شیطان وجود ندارد”. واقعیت این است که امریکا، این شیطان حيله گر، و نیروهای متحد و همراهش با تمام حيله گری های شان در کشور ما به خاطر اهداف غارتگرانه و استثماری شان تجاوز و آنرا اشغال کرده اند. تا از آن به حیث يك سکوی پرش برای تسلط بر منطقه نیز استفاده کنند. نه اینکه ما را از زیر یوغ فئودالیسم نجات دهند و نه هم ذاتاً و سرشتاً میتوانند مالکیت خصوصی بر زمین یعنی سلطه فئودالیسم بر زمین را بر اندازند. در حد تأمین منافع خود گاهی در تبنای و همگونی با فئودالیسم - حتی با ارتجاعیترین جناح آن - به سر میبرند و زمانیکه منافع شان تصادم کند با جناحهایی از آن درگیری خواهند داشت. چنانکه جناحهای مختلف فئودالی نیز گاهی بین خود برخورد جدی میکنند و یا جناحهای مختلف سرمایه نیز گاهی تصادمات خونین داشته و خواهند داشت. ولی این برخوردها منجر به دگرگونی سرشت استعمارگرانه و استثمارگرانه هیچ يك نمیشود. درین راستا نباید به هیچ پنداری دلخوش کرد. **امپریالیسم نه منادی دموکراسی است و نه به آن باور دارد**، به قول پالمستون صدراعظم سابق انگلیس “ نه دشمن دایمی دارد و نه دوست دایمی، فقط سود و منافعش دایمی است”، هر شیوه و ایسم و لیسمی که به این سود، زیان آور شود با خشونت آنرا زیر پا میکند و با هر کسی که سودش را تأمین کند همسو است.

ادامه دارد